

گوستاو فلوبر

مادام بواری

همراه با مقاله‌ای از

شارل بودلر

برگردان: مهستی بحرینی



انتشارات پلور

فهرست

۹	مقدمه
۱۷	مادام بواری
۴۶۱	مادام بواری گوستاو فلویر (شارل بودلر)

در کلاس مطالعه بودیم که مدیر وارد شد، و به دنبال او «شاگرد تاره‌ای» با لباس شهری، و فراش مدرسه که میر تحریر بررگی را می‌آورد آن‌هایی که حوایده بودند بیدار شدند و همگی به حالتی که گفتمی در حین کار عاقلگیر شده ناشیم، از حاحراستیم

مدیر اشاره کرد که بشییم، سپس رو به معلم کرد و آهسته گفت
 — آقای روژه، این شاگرد را به شما می‌سپارم فعلاً نه کلاس هفتم می‌رود اما اگر در درس و رفتارش شایستگی نشان دهد، چنان‌که سسش اقتضا می‌کند، نه کلاس بررگ‌ترها خواهد رفت

تاره‌وارد، در گوشه‌ای، پشت در مانده بود به طوری که او را درست نمی‌دیدیم پسری روستایی بود، کم‌وبیش پانزده‌ساله، و از همه ما قدبلندتر با موهای صاف کوتاه بر روی پیشانی، نه سر و دحوان‌های کلیساهای دهات می‌مانست قیافه‌ای معقول داشت و سحت معدب به نظر می‌رسید با آنکه چهارشانه بود، حلقه آستین‌های کت ماهوتی سرش که دکمه‌های سیاه داشت، انگار مایع حرکتش می‌شد، و ار چاک سرآستین‌هایش، مچ‌های سرخش که به برهنگی عادت کرده بود، نه چشم می‌حورد پاهایش با حوراب‌های آبی، ار شلوار رردرنگی که سدهایی کشی آن را محکم به نالا می‌کشید، بیرون رده بود کفش‌های رمحت و میح‌داری نه پا داشت که حوب و اکس بحورده بود

شروع کردیم به ار برخواندن درس‌ها تازه‌وارد سراپا گوش شد، توحه و دقتش چنان بود که گویی نه موعظه‌ای گوش می‌دهد، حتی حرثت نمی‌کرد که پاهایش را روی هم بیدارد یا نه آرنجش تکیه کند در ساعت دو، هنگامی که رنگ را زدند، معلم ناگیر به او یادآوری کرد که نایستی ناما درصاف نایستد

عادتمان این بود که موقع ورود به کلاس، کپی‌هایمان را زمین بیداریم تا دست‌هایمان آزادتر باشند می‌بایست ار آستانه در، آن‌ها را به نحوی زیر بیمکت پرت کنیم که نه دیوار بخورند و گرد و خاک نه پاکند این «رسم‌اش» بود

اما تازه‌وارد متوحه این حرکت شد یا حرثت نکرد از آن پیروی کند چون حتی پس از آنکه دعا خواندیمان به پایان رسید، هور کلاهش روی رانوهاش بود کلاهش ترکیبی از انواع کلاه‌ها بود و از شبکلاه کرکی، شاپکا، شاپوگرد، کپی پوست سمور و عرفچین نحی چیری نا خود داشت، خلاصه، ار آن دست اشیاء ناقابلی بود که رشتی خاموششان به نحو عمیقی گویاست بیصی شکل بود و سیم‌هایی درش نه کار رفته بود که نه آن برحستگی می‌بخشید ار سه لوله گرد آغار می‌شد، سپس لوری‌هایی به طور متناوب ار محمل و پوست حرگوش نه چشم می‌حورد که نواری سرح ار هم حدایشان می‌کرد بعد، کیسه‌ماندی بود که نه یک چندصلعی نا آستر مقوایی، پوشیده ار قلاب‌دوری‌هایی نا یراق‌های پیچ‌درپیچ حتم می‌شد و در آنجا، صلیب‌گونه کوچکی ار بح طلایی، که حکم مگوله را داشت، ار رشته سیار ناریک بلندی آویزان بود کلاه، بو بود و له‌اش برق می‌زد معلم گفت «سراپا!»

بلد شد کلاهش به زمین افتاد بچه‌ها زیر حنده زدند حم شد تا بردارش پسر بعل دستی‌اش نا صریه آریح آن را دوباره انداحت و او نار دیگر برش داشت معلم که مرد شوح طعی بود، گفت -

— خودتان را ار شر این کلاه خلاص کنید

قه‌قه حنده بچه‌ها بلند شد و پسر بیچاره دست و پایش را گم کرد به طوری که نمی‌داست ناید کلاه را در دستش نگه دارد، روی زمین رهایش کند یا بر سرش نگذارد نشست و آن را روی رانوهاش گذاشت معلم گفت

— بلند شوید و اسمتان را نه من نگویید

تازه‌وارد من من کنان اسمی گفت که ناممهوم ماند

— دوباره نگویید

نار همان هجاهای ناممهوم را در میان هو و ححاح کلاس، من و من کنان ادا کرد معلم داد رد

— بلندتر! بلندتر!

تازه‌وارد نه ناچار عرم حرم کرد و چنان که گویی می‌خواهد کسی را صدا کند، دهانش را بیش ار اندازه نار کرد و این کلمه را نه ریان آورد شار نواری.

ناگاهان هیاهویی نه پاشد که همراه نا صداهایی گوش‌حراش اوح گرفت (بچه‌ها هوار می‌کشیدند، نعره می‌زدند، پا نه زمین می‌کوفتند و پیایی می‌گفتند شار نواری! شار نواری!) سپس سروصدا حالتی حسته و گریخته نه خود گرفت، هیاهو نار حمت فراوان فرو نشست اما گاهی دوباره جان می‌گرفت و ایحوا و آنجا، نار هم حنده‌هایی فرو حورده، مثل ترقه‌ای که حوب خاموش شده باشد، ار بیمکتی بیرون می‌حست

ناو خوداین، نه صرب نارانی ار حریمه، رفته رفته نظم برقرار شد و معلم پس ار آنکه او را واداشت تا نامش را نویسد، هحی کند و دوباره بخواند، توانست بعمد که نامش شارل نواری است و نلافاصله نه پسرک بیچاره دستور داد که برود و روی بیمکت تسل‌ها که در پای صدلی خودش قرار داشت، نشید اما او همین که حواست راه بیعتد، دودل ماند معلم پرسید

— دنبال چه می‌گردید؟

تازه‌وارد نا ناگاهی نگران نه پیرامون خود، ححولانه گفت «کلاه»

فریاد معلم نگذاشت توفان حنده‌ای که ار بو به پا حاست، ادامه یاند نا صدایی حشمگین سرمان داد کشید. «پانصد بیت حریمه برای همه کلاس»، و این را همچون Quos ego^۱ ادا کرد سپس برآشفته، دستمالی ار کلاهش بیرون کشید،

۱ ویرژیل، انه‌بید، سرود بحست نتون این حمله تهدیدآمیز را که «من شما را» معنی می‌دهد، حطاب نه نادهای سرکش می‌گوید - م